

اول و آخر هرچیز خداست

# محکمه الهی

زونا

خلیل جوادی

عنوان: محکمه الهی

موضوع: شعر

نویسنده: خلیل جوادی

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [زونا](#)

شاسنامه اثر

با مراجعه به سایت اینترنتی زونا، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

توضیحات

## محکمه ی الهی

یه شب که من حسابی خسته بودم  
همینجوری چشم‌امو بسته بودم  
سیاهی چشم یه لحظه سر خورد  
یه دفعه مثل مرده ها خوابم برد  
تو خواب دیدم محشر کبری شده  
محکمه الهی برپا شده  
خدا نشسته مردم از مرد و زن  
ردیف ردیف مقابله و استنادن  
چرتکه گذاشته و حساب می‌کنه  
به بنده هاش عتاب خطاب می‌کنه  
میگه چرا این همه لج می‌کنید

راهتونو بی خودی کج می کنید  
آیه فرستادم که آدم بشید  
با دلخوشی کنار هم جم بشید  
دلای غم گرفته رو شاد کنید  
با فکرتون دنیا رو آباد کنید  
عقل دادم برید تدبّر کنید  
نه اینکه جای عقلو کاه پر کنید  
من بهتون چقد ماشالاً گفتم  
نیافریده باریکلاً گفتم  
من که هوانونو همیشه داشتم  
حتی یه لحظه گشنه تون نداشتم  
اما شما بازی نکرده باختید  
نشستید و خدای جعلی ساختید  
هر کدوم از شما خودش خدا شد

از ما و آبه های ما جدا شد  
به جو زمین و این همه شلوغی؟  
این همه دین و مذهب دروغی؟  
حقیقتاً شماها خیلی پستین  
خر نباشین گاوو نمی پرستین  
از توی جم یکی بُلن شد ایستاد  
بُلن بُلن هی صلوات فرستاد  
از اون قیافه های پشم و پیلی  
از اون اعجوبه های چرب و چیلی  
گف چرا هیشکی روسری سرش نیست  
پس چرا هیشکی پیش همسرش نیست  
چرا زنا این جور بد لباسن  
مردای غیرتی کجا پلاسن؟  
خدا بهش گف بتمرگ حرف نزن

اینجا که فرقی ندارن مرد و زن  
یارو کینف شد ولی از رو نرفت  
حرف خدا از گوش اون تو نرفت  
چشاش می چرخه نمی دونم چشمه  
آهان می خواد یواشکی جیم بشه  
دید یه کمی سرش شلوغه خدا  
یواش یواش شد از جماعت جدا  
با شکمی شبیه بشکه نفت  
یهو سرش رو پایین انداخت و رفت  
قراولا چن تا بهش ایس دادن  
یارو وا نستاد تا جلوش واستادن  
فوری در آورد واسه شون چک کشید  
گف ببرید وصول کنید خوش بشید  
دلم برای حوریا لک زده

دیر برسم یکی دیگه تک زده  
اگر نرم حوریه دلگیر میشه  
تو رو خدا بذار برم دیر میشه  
قراول حضرت حق دمش گرم  
با رشوه ی خیلی کلون نشد نرم  
گوشای یارو رو گرف تو دستش  
کشون کشون بردویه جایی بستش  
رشوه ی حاجی رو ضمیمه کردن  
توی جهنم اونو بیمه کردن  
حاجیه داش بُلن بُلن غر می زد  
داش روی اعصابا تلنگر می زد  
خدا بهش گف دیگه بس کن حاجی  
به خورده هم حبس نفس کن حاجی  
این همه آدم رو معطل نکن

بگیر بشین این قده کل کل نکن  
یه عالمه نامه داریم نخونده  
تازه ، هنوز کُرات دیگه مونده  
نامه ی تو پر از کارای زشته  
کی به تو گفته جات توی بهشته ؟  
بهش جای آدمای باحاله  
ولت کنم بری بهش ؟ محاله  
یادته که چقد ریا می کردی  
بنده های مارو سیا می کردی  
تا یه نفر دور و برت می دیدی  
چقد ولا الصَّالِئِنومی کشیدی  
این همه که روضه و نوحه خوندی  
یه لقمه نون دست کسی رسوندی؟  
خیال می کردی ما حواسمون نیس

نظم نظام هستی کشکی کشکی س؟

هر کاری کردی بچه ها نوشتن

می خوای برو خودت ببین تو زونکن

خلاصه ، وقتی یارو فهمید اینه

بازم دُرُس نمی تونس بشینه

کاسه ی صبرش یه دُفه سر می رف

تا فرصتی گیر می آورد در می رف

قیامته اینجا عجب جاییه

جون شما خیلی تماشاییه

از یه طرف کلی کشیش آوردن

کشون کشون همه رو پیش آوردن

گفتم اینارو که قطار کردن

بیچاره ها مگه چیکار کردن؟

مأ موره گف میگم بهت من الان



مفسد فی الارض که می‌گن همین هان

گفت: اینا بهش فروشی کردن

بی پدر خدارو جوشی کردن

بنام دین حسابی خوردن اینها

کفر خدارو در آوردن اینها

بد جوری زاندارکو اینا چزوندن

زنده توی آتیش اونو سوزوندن

روی زمین خدایی پیشه کردن

خون گاليله رو تو شیشه کردن

اگه بهش بگی کلاتو صاف کن

بهت می‌گه بشین و اعتراف کن

همیشه در حال نظاره بودن

شما بگو اینا چی کاره بودن؟

خیام اومد به بطری ام تو دستش

رفت و یه گوشه پی گرف نشستش

حاجی بُلن شد با صدای محکم

گف : این آقا باید بره جهنم

خدا بهش گف تو دخالت نکن

به اهل معرفت جسارت نکن

بگو چرا به خون این هلاکی

این که نه مدعی داره نه شاکی

نه گرد و خاک کرده و نه هیاهو

نه عربده کشیده و نه چاقو

نه مال این نه مال اونو برده

فقط عرق خریده رفته خورده

آدم خوبیه هـواشو داشتتم

اینجا خودم براش شراب گذاشتم

یهو شنیدم ایس خبردار دادن

نشسته ها بُلن شدن واستادن  
حضرت اسرافیل از اونور اومد  
رف روی چار پایه و چن تا صور زد  
دیدم دارن تخت روون میارن  
فرشته ها رو دوششون میارن  
مونده بودم که این کیه خدایا  
تو محشر این کارا چیه خدایا  
فک می کنید داخل اون تخ کی بود  
الان میگم ، به لحظه ، اسمش چی بود؟  
اون که تو دنیا مثل توپ صدا کرد  
همون که این لامپارو اخترا کرد  
همونکه کاراش عالی بود اون دیگه  
بگید بابا ، توماس ادیسون دیگه  
خدا بهش گف دیگه پایین نیا

یہ راس برو بہش پیش انبیا  
وقت و تلف نکن توماس زود برو  
بہ ہر وسیلہ ای اگر بود برو  
از روی پل نری یہ وخ می افتی  
میگم ہواپی بیرند و مفتی  
باز حاجی ساکت نتونس بشینہ  
گفت کہ : مفہوم عدالت اینہ؟  
آخہ ادیسون کہ مسلمون نبود  
این بابا اہل دین و ایمون نبود  
نہ روضہ رفتہ بود نہ پای منبر  
نہ شمر می دونس چہ نہ خنجر  
یہ رکعت ام نماز شب نخونده  
با سیم میماش شب روبہ صُب رسونده  
حرفای یارو کہ بہ اینجا رسید

خدا به آهی از ته دل کشید  
حضرت حق خودش رو جابجا کرد  
یه کم به این حاجی نیگا نیگا کرد  
از اون نگاههای عاقل اندر -  
[ سفیه ] شو باید بیمار این ور  
با اینکه خیلی خیلی خسته هم بود  
خطاب به بنده هاش دوباره فرمود  
شما عجب کله خرابی هستید  
بابا عجب جونورایی هستید  
شمر اگه بود آدولف هیتلرم بود  
خنجر اگر بود روو لورم بود  
حیفه که آدم خودشو پیر کنه  
و سوزنش فقط به جا گیر کنه  
میگید توماس من مسلمون نبود

اهل نماز و دين و ايمون نبود  
اولاً از كجا ميگيد اين حرفو؟  
در بياريد كلة زير برفو  
اون منو بهتر از شما شناخته  
دليلشم اين چيزايي كه ساخته  
درسته گفته ام عبادت كنيد  
نگفته ام به خلق خدمت كنيد؟  
توماس نه بُم ساخته نه جنگ کرده  
ديارو هم كلى قشنگ کرده  
من يه چراغ كه بيشر نداشتم  
اونم تو آسمونا كار گذاشتم  
توماس تو هر اتاق چراغ روشن كرد  
نميدونيد چقد كمك به من كرد  
تو دنيا هيچكي بي چراغ نبوده

یا اگرم بوده ، تو باغ نبوده  
خدا برای حاجی آتش افروخت  
دروغ چرا به کم برایش دلم سوخت  
طفلی تو باورش چه قصرا ساخته  
اما به اینجا که رسیده باخته  
یکی میاد به هاله ایی باهاشه  
چقد بهش میاد فرشته باشه  
اومد رسید و دست گذاش رو دوشم  
دهانشو آورد کنار گوشم  
گف: تو که کله ات پرقرمه سبزست  
وقتی نمی فهمی، پیرسی بد نیست  
اونکه نشسته یک مقام والاست  
مترجمه ، رفیق حق تعالی ست  
خود خدا نیست ، نماینده شه

مورد اعتمادہ شہ بندہ شہ  
خدای لم یلد کہ دیدنی نیس  
صداس با این گوشا شنیدنی نیس  
شما زمینیا ہمیش ہمینید  
اونور میزی رو خدا می بینید  
ہمینجوری می خواس بلن شہ نم نم  
گف : کہ پاشو، باید بری جہنم  
وقتی دیدم منم گرفتار شدم  
داد کشیدم یہ دفعہ بیدار شدم



## فردوسی

اونا که میمیرن میرن تو برزخ  
قاطی میشن اهل بهشت و دوزخ  
کار همه اونجا بخور بخوابه  
تا روز آخر، که حساب کتابه  
اونجا یه سیستم اداری داره  
واسه خودش ساعت کاری داره  
سیستم اونجا رو میگن عالیّه  
کل لوازمش دیجیتالیّه  
فرشته ای هست که کارش اینه  
صُب تاشب اونجا بگیره بشینه  
کارکه نباشه حوصله ش سرمیره

میشینه با کامپیوتر ور میره  
میخواس توی کامپیوتر بگرده  
رف تو پروفایل یه پیره مرده  
کامپیوتر یکی دو دفه گف: دینگ  
پرید توی گزینه ی " دیپورتینگ "  
فرشته هه دسپاچه شد کلیک کرد  
کامپیوتر بدجوری جیکّ و جیک کرد  
یهو در یه قبر کهنه وا شد  
یه پیره مرد با شکوه پا شد  
ازش سوال کردن سمت چیه  
گفت: ابوالقاسم فردوسیّه  
یکی دوروز نشس توی یه میدون  
دید همیشه پا شد اومد تو تهرون  
زمین نغس کشید و برفا آب شد

بهار اومد دوباره انقلاب شد  
هوای تهرون یه نمه ملس بود  
مژه ی زندگی حسابی گس بود  
باز شب عید اومد و رختا نو شد  
فصل شلوغی و بدو بدو شد  
شاعر شاهنامه خوشحال شد  
دستای اون رو شونه هاش بال شد  
بعد هزار و چند سال دوری  
اومده بود چهار شنبه سوری  
آتیش روشن جوونهارو دید  
اونم یه بار از روی آتیش پرید  
مامورا اومدن بهش گیر دادن  
چن نفری دور و ورش واستادن  
با حرفاشون کلی بهش نیش زدن

گرفتندو ریششو آتیش زدن  
شاعر شاهنامه با حال بد  
رفت و نشس ریششو با تیغ زد  
خلاصه، تصمیم گرف نو بشه  
صاحب کت شلوار و پالتو بشه  
رف جلو مغازه پشت ویتترین  
دید همه ی لباسا هس مدین چین  
مو به تنش همون دقیقه سیخ شد  
یه خورده واستاد به لباسا میخ شد  
مغازه داره گفت : عزّت زبّاد  
دایی ، برو کنار بذار باد بیاد  
با اینکه چرت و پرت گفت یارو  
شاعر شاهنامه رفت اون تو  
به قول ما یه خورده پالتار خرید

شال و کلاه و کت و شلوار خرید  
دستشو تو حیب بغل فرو کرد  
اشرفی قرن چهارو رو کرد  
شاعر ما بعد خرید هنگفت  
به شیوه ی خودش به اون جوون گفت:

-----  
شما را چه رفته ست کاینسان خُلید؟  
چرا جمله ژولیده و بُنجلید؟  
چرا سیخ سیخی شده مویتان؟  
چرا مثل زنهاست ابرویتان؟  
تو مردی اگر، چیست آن موی میش؟  
برو از سیاوش خجالت بکش  
هزاران چو تو لندهـور پلید  
نیرزد به یک موی گُرد آفرید

اگر لشکر انگیزد اسفندیار  
دگر موی میش کرده ناید به کار  
تورا پاردم گردد آنکه عنان  
همی می کنی پشت بر دشمنان  
تویی که به من تگه انداختی  
گمانم مرا خوب نشناختی  
ابوالقاسم بنده ، فردوسیم  
حکیم زبان آور طوسیم  
کنون زیر این گنبد نیل فام  
همه مر مرا می شناسند نام

-----

به لحظه بعدِ اون صدای کلفت  
مرد فروشنده به فردوسی گفت:  
خودت که نه، میدونتو میشناسم

از تو کسی چیزی نگفته واسم  
بینمت، تو شاعری راس راسی؟  
"مریم حیدر زاده" رو میشناسی؟  
راستی یه چی بخوام، ازت بر میاد؟  
ترانه ی رپ از کارات در میاد؟  
پسر خاله م میخواد کاست جم کنه  
یه چیزایی میخواد سر هم کنه  
میخوام براش چیزای مشتگی بگی  
هفش تا شعر شیش و هشتمی بگی  
بیا، اینم یه کاغذ و یه خودکار  
یه چی بگوتوما یه های "شاهکار"  
اما تورو جون مامانت استناد  
چیزی نگی که گیر بدن تو ارشاد

شاعر شاهنامه سری تکون داد  
هیچی نکف، فقط پا شد راه افتاد  
دید نمیتونه با همه بجنگه  
هرجا که میره آسمون به رنگه  
بنده خدا دلش میخواس خیلی زود  
دوباره برگرده همونجا که بود  
طفلی نشس همینجوری غصه خورد  
به روز نوشتند ، که دق کرد و مرد



## حق تقدم

اگه يه روز رفتی به جای دنیا  
واسه خودت ماشین خریدی اونجا  
یه چی بخر شبیه بیکان باشه  
صندلیاش مدل جوانان باشه  
وقتی که پشت فرمونش نشستی  
خواستنی بفهمن که کجایی هستی  
اول کار واسه جلو پنجره  
یه نعل اسب عالی یادت نره  
یه وخ خیال نکن حاجیت جواده  
اون ور دنیا بد نظر زیاده  
تسبیحتو بیچ دور شصت

مبایلتم در آر بگیر تو دستت  
رعایت حق تقدم بده  
گازو بگیر به هچکی ام را نده  
با هر کی خواس جلو بیفته لج کن  
برو جلوش فرمونو فوری کج کن  
یه دفعه مثل اسب وحشی رم کن  
روی تموم آدمارو کم کن  
همیشه دوبله واستا راهو سد کن  
افسر اگه نبود چراغور رد کن  
سبقتو هر جور که دلت خواس بگیر  
از چپ اگه مشکله از راس بگیر  
تا می بینی را نمیرن جماعت  
لایی بکش برو با اند سرعت  
نذار کسی تورو معطل کنه

هیچکی نباید با تو کل کل کنه  
پشت چراغ اگه جلوت واستادن  
چراغ که سبز شد یهو بوق بزن  
تموم آدمما به جز تو خُـلن  
نمیدونن چراغ چیه مُنْگَلن  
همه به جز تو دست و پا چُلْفتن  
بوق نرنی ممکنه را نیفتن  
راستی کمر بندتو هیچوخ بند  
محل نده به این چیزای چرنند  
هر کی کمر بندشو بسته هو کن  
خودت فقط روی شکم ولو کن  
همینجوری که پشت رل نشستی  
بذار همه خیال کنن که بستی  
گشنه شدی به موقه پشت فرمون

یه چی بذار تو دهنِت بلمبون  
دستتو بیرون ببر از پنجره  
هر چقد آشغال داری شوت کن بره  
تخمه اگه خوردی لُپاتو پُف کن  
پوستشو تا هر جا که میره نُف کن

## آلت موسیقی

در باب نشان ندادن آلت موسیقی در صدا و سیما

جاتون خالي به جايي مهمون بوديم

پاي بساط تلویزیون بوديم

برنامه شون سازي و آوازي بود

اما سازش قايم باشك بازي بود

بچه ي صابخونه كه فيلمو مي دید

رو به باباش كرد و با خنده پرسید

اون دو نفر كه پشت اون گلدون

شونه شونو هي چرا مي جنبون

باباش بهش كف پسر م گیر نده

خنده زياديش پيش مهمون بده

اون دو تا اونجا گل لگد مي کنن  
اونا دارن کاراي بد مي کنن  
آلت موسيقي ميگن حرومه  
اگه نيگا کني کارت تمومه  
هر کي چشم ساز بينه لوچ ميشه  
مخش يهو سوت ميکشه پوچ مي شه  
اونايي که صاحب تلويزيون  
خير و صلاح همه رو مي دونن  
ميگن نوازندگي علافيه  
آقاي خواننده خودش کافيه  
اين صداي سازه که خيلي خوبه  
خودش يه تيکه پوست و سيم و چوبه  
همين ناقاره که صداش عاليه  
نيگاش کني يه طبل تو خاليه

اینم بگم اصل قضیه خوب نیست  
آلت موسیقی به خورده خوب نیست  
میگن زن و بچه میاد رد میشه  
اگه نشون بدیم به وخ بد می شه  
اینارو که میگم يك از هزاره  
کلی پیامدای دیگه داره  
بچه هه گف بابا به خورده صب کن  
کنترلو بگیر جلو عقب کن  
تلویزیون پاک شده پشم و شیشه  
ما بچه ها تکلیفمون چي می شه ؟  
شبانہ روز دارن کانال می زنن  
می شینن اونجا ضد حال می زنن  
برنامه ها تکرارین همیشه  
آخه بابا اینجوری که همیشه

بودجه که تصویب میشه میلیارديه  
فیلمای چیه ؟ فقط لورل هاردیه  
سازو که گفتین بده ، وافور چطور ؟  
دیدنِ صحنه های ناجور چطور ؟  
هر کی می خواد آینه ی عبرت بشه  
میاد تو این فیلمای مواد می کشه  
اینجا یه کم حرفا تو هم \_ تو هم شد  
با به کشیده روی بچه کم شد  
وقتی که یارو فارغ از کتک شد  
گفت : آخیش چقد دلم خنک شد  
اینا همش تقصیر روزگاره  
بچه و این حرفا ، چه معنی داره  
ما آم که این حرفارو می شنغیم  
پیرو فرمایش یارو گفتیم



از تلویزیون نباید بد بگي  
تو دهنٲ هر چي که اومد بگي  
بودجه ي ميلياردی داره که داره  
فقط لورل هاردي داره که داره  
فیلمای تکراری چه عیبی داره  
چشت درآد بشین بین دوباره  
ماها اینیم بهو سگ هار میشیم  
رو بهمون بدن طلبکار می شیم  
دوره ي مشروطه که یادتونه  
بازم اگه شُل بگیرن همونه  
شاخ اتابکو زدن شکوندن  
فاتحه ي ممدلي شاهو خوندن  
عهدو شکسته که شکسته باشه  
مجلسو توپ بسته که بسته باشه

بُلنگو دس گرفتَن و جار زدن  
شیخ به اون گندگی رو دار زدن  
تورو خدا نگین این حرفا زشته  
من نمی گم تو کتابا نوشته  
بیرم بدبختو زدن کشتنش  
بچه ها موندن روی دست زنش  
اون از امیر کبیر، این از مصدق  
به اون عذاب دادن به این یکی دق  
خلاصه اینکه ، این سیاست بده  
عقلتو دست این جماعت نده  
ما که سیاست سرمون نمی شه  
جون شما اینو میگم همیشه  
حالا با این توضیحاتی که دادم  
دل نگران احمدی نژادم

بسه دیکه زیاد بگم بد میشه  
یهو صلاحیتمون رد می شه

## افاضات حاج کرم

پرشباحت حضرت حاجی کرم  
شوهر دختر خاله ی مادرم  
چون که ماشین نو خریده بودن  
خدمت والده رسیده بودن  
بعد یه کم تارف و گفت شنفت  
یهو یه کاره رو به من کرد و گفت :

.....

نشستی و این همه خوندی که چی؟  
توی مخت کتاب چپوندی که چی؟  
آخر خوندن اول سختیه  
علم و هنر مایه ی بد بختیه

اونسا که اهل دانش و کتابن  
باید برن کشکشونو بسابن  
ما اگه پول گُـنـده در میاریم  
شکر خدا سوات موات نداریم  
حاجیت توی توپخونه آش میرفوشه  
تو این زمونه این کارا نون توشه  
هر چی بخوای از توی آش در میاد  
واسه شکم مشتری با سر میاد  
تازه گیا که خرجو بالا دیدم  
زد به سرم به دکه ام خریدم  
اگه خدا بخواد باسود دکه  
با حاج خانوم میریم دوباره مگه  
ماه محرم که بیاد دست کم  
خرج سه روز هیئتو من میدم

حالا تو هی بشین رساله بنویس  
هی توی روزنامه مقاله بنویس  
دارن به روزنامه چیا گیر میدن  
دارن دکورهاشونو تغییر میدن  
به خاطر خودت میگم پسر جون  
دوس ندارم بیفتی کُنج زندون  
می ترسم آخر چُفت چاق بشه  
یهو دهن دماغت اوراق بشه  
بچه، تو که معدن عقل و هوشی  
فردا برو واستا کوپون فروشی  
دو سال که بگذره تریلیاردی  
به شرط اینکه هر روز هر روزبری  
خیر سرت میگی نویسنده ای  
صحبت پول که میشه شرمنده ای

خلاصه اینکه اگه آدم بشی  
ماشین میدم بری مسافر کشی  
آخه به چیز نوشتن ام میگن کار؟  
برو پی یه کار نون و آب دار  
اونایی که کار اداری دارن  
بعضیا شون خوب پولی در میارن  
همساده ی مارو که می شناسی  
همین حاج اسکندر اسکناسی  
یه عالمه سگه رو سگه چیده  
الان دیگه توپ تکونش نمیده  
همش باگنده گنده ها می پره  
صد تای مارو با یه چک می خره  
تو هر اداره ای هواشو دارن  
کلّی ام احترام بهش می دارن

هر کی کارش گیره میاد سراغش  
بعضیا جمعه ها میرن تو باغش  
شعر چیه ؟ کتاب کیلویی چنده؟  
این چیزارو کسی نمی پسنده  
الان کتاب به چیزی مثل هیچه  
دوره ی ما دوره ی ساندویچه  
شاید بگی روده درازی کردم  
با اعصاب بیخودی بازی کردم  
آخه تو ام چیزی بگو برادر  
همش به من نیگا نکن تا آخر

.....

والده گف: زبون این آتیشه  
چیزی بگه بی احترامی میشه  
حاجی آقا شما بزرگ مایید



اونکه باید حرف بزنه شما مید  
وقتیکه این حرفو به حاجی می زد  
یواشکی بهم اشاره اومد  
شاید اگه فرصت کافی داشتم  
سر به سر حاجی کرم می داشتم  
اما فقط بهش همینو گفتم:  
یاد (عقاب) خانلری می افتم